

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه مرسلات



استاد احمد رضا اخوت

پاییز ۱۴۰۳

فهرست

۲.....	جلسه‌ی دوم سوره‌ی مبارکه‌ی مرسلات ۱۴۰۳/۰۸/۲
۲.....	تکذیب کردن مکذّب
۲.....	ریشه‌های تکذیب
۶.....	نسبت گزاره‌های حق و تنوع نیازها
۱۰.....	راهکارهایی برای گرفتار تکذیب نشدن
۲۱.....	قسم‌های سوره و جواب قسم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه‌ی دوم سوره‌ی مبارکه‌ی مرسلات ۱۴۰۳/۰۸/۲

از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

تکذیب کردن مکذّب

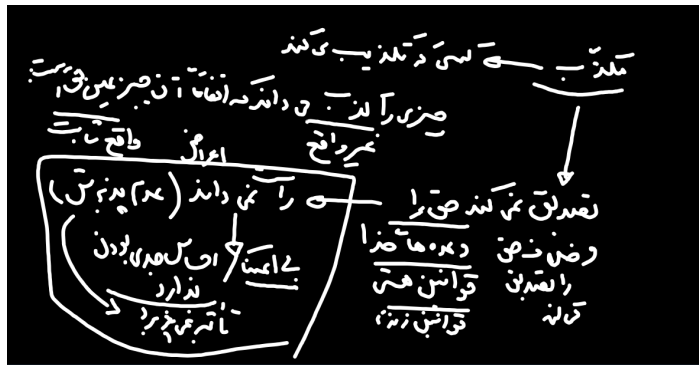
ابتدای سوره مبارکه مرسلات از آیه یک تا هفت اختصاص به ذکر و خصوصیات ذکر دارد و از آن به بعد در مورد افراد **مُکذّب** و اهل تکذیب می‌باشد. راجع به تکذیب و **مُکذّبین** در جلسه قبل صحبت‌هایی را کردیم. ابتدا به مسئله تکذیب می‌پردازیم.

مُکذّب یعنی کسی که تکذیب می‌کند. تکذیب هم یعنی کسی که چیزی را کذب و غیر واقع می‌داند که اتفاقاً آن چیز عین حق است. در حالی که آن چیز واقع و ثابت است. علت **مُکذّب** شدن انسان این است که آنچه را که حق است، مثل وعده‌های خدا، قوانین هستی، قوانین زندگی، تصدیق نمی‌کند و آن را راست نمی‌داند. یعنی بی‌اعتنا در برخورد با آن است و یا احساس جدی بودن نسبت به آن را ندارد. مثل بی‌اعتنا بودن نسبت به خطر حضور فردی با اسلحه در یک ساختمان که آن را راست نمی‌داند. لذا وجود روز قیامت را هم نمی‌پذیرد. یعنی حالت عدم پذیرش همراه با عدم تأثیرپذیری دارد. در حالی که تأثیر پذیرفتن از عکس آن دارد. نه تنها راست نمی‌داند، بلکه خلاف آن را راست می‌داند و اعتنا به آن دارد. تفاوت اعراض و معرضون با **مُکذّب** این است. معرض یعنی بی‌اعتنایی و نداشتن احساس جدی بودن نسبت به یک مسئله که وقتی **مُکذّب** شد آن را تصدیق نمی‌کند، بلکه خلاف حق را تصدیق می‌کند. کسی را که راست نمی‌داند و بی‌اعتنایی می‌کند را معرض می‌گویند. به عبارتی اعراض دارد و در خیلی از آیات اعراض اینها را از ذکر بیان می‌دارد. مقام **مُکذّب** بالاتر است، چون هم اعراض می‌کند و هم گزاره خلاف آن را تصدیق می‌کند. مثال در مورد بدی سیگار و یا نخوردن جای هم نمی‌پذیرد و هم مصرف می‌کند. این اعراض است. یعنی جدی نمی‌گیرد. **مُکذّب** یعنی کسی که علاوه بر تأیید انجام عمل ناصحیح خاصیت هم برای آن بیان می‌کند. خاصیت تکذیب شبیه حصر، این است و جز این نیست، می‌ماند. این است و جز این نیست هم خلاف است. چون به سمت «نه تنها، بلکه فلان» می‌رود. برائت از حق و گرایش به باطل دارد.

ریشه‌های تکذیب

تکذیب دلایل مختلفی دارد،

- که یکی نفرت از حق که منجر به نفی حق می‌شود. مثلاً نه تنها نماز نمی‌خواند یعنی نماز را خوب نمی‌داند. معمولاً کسانی اهل تکذیب می‌شوند که نفرتی در وجود آنها هست و در قلب آنها بغض و کینه از حق به وجود آمده است. معلوم می‌شود تکذیب دفعتاً وارد نمی‌شود، بلکه به تدریج در وجود انسان پدیدار می‌شود و در یک فرایند تدریجی در انسان شکل می‌گیرد.



از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

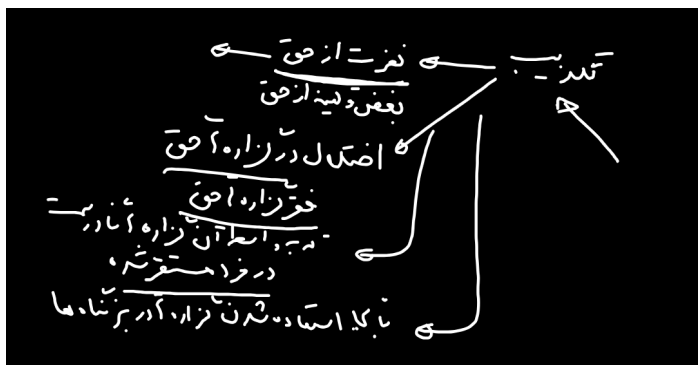
هر چه هست اختلال در گزاره‌های حق است. با فقر گزاره‌های حق مواجه می‌شود. این موضوع خیلی مهمی است.

فقر گزاره‌های حق یعنی به اندازه نیاز او علم و گزاره حق و قانون وجود ندارد و در نتیجه خلأ قانون قوانین کاذب جایگزین می‌شود. می‌گوییم: چرا بد اخلاق هستید؟ می‌گوید: به دلیل فشار زندگی چاره ای ندارم. اینجا گزاره گفته می‌شود. گزاره‌ها در ذهن فرد رژه می‌روند. می‌گوید: به دلیل فشار زندگی نمی‌توانم خوش اخلاق باشم، دست خودم نیست. می‌گوییم: خود را کنترل کنید، وقتی به هم می‌ریزید مراقبت کنید، به کسی پرخاش نکنید. می‌گوید: وقتی حال انسان از درون بد است لاجرم حال بد را به دیگران انتقال می‌دهد. می‌گوییم: این را از کجا آوردید؟ می‌گوید: معلوم است. مگر برای شما معلوم نیست؟ می‌گوییم: خیر، می‌شود که کسی در قلب خود حزن و اندوهی داشته باشد و به دیگران انعکاس ندهد. انسان کتوم است، قدرت کتمان دارد، یعنی این گزاره در وجود او جاری شده است. نه تنها موجه است، بلکه بد اخلاقی مجوز داده است که راهی جز این نداشته باشد. چون هر چه در درون من است باید بیرون ریخته شود، من این را تصدیق می‌کنم.

این فرد فقر گزاره حق دارد، گزاره حق او این باید می‌بود که انسان می‌تواند حال بد خود را از دیگران مخفی کند و به دیگران سرایت ندهد. چون قدرت وقایه دارد. وقتی گفته شود که انسان قدرت وقایه ندارد لاجرم حال بد او به دیگران انتقال پیدا می‌کند. شما دارید یک نیرو و توان و حال بد خود را در درون انکار می‌کنید. انکار جحد است، تکذیب نیست. ولی چون انکار می‌کنید، تکذیب می‌کنید. تکذیب یعنی اعتقاد به گزاره خلاف

پیدا می کنید. تکذیب انکار نیست، بلکه پذیرش یک گزاره خلاف است. چه در نبود گزاره حق، یا بی اعتنایی به گزاره حق، یا جهل نسبت به آن به وجود آمده است.

- دومین خصوصیت آن اختلال در گزاره‌های حق و فقر گزاره‌های حق است که به واسطه آن گزاره‌های نادرست در فرد مستقر شده و معلوم نیست از کجا آمده است. چگونه در وجود فرد جایگزین شده است که بعضی‌ها در عرف دیده شده است که با پیگیری مشخص می شود که خیلی از اینها ساخته ذهن فرد است نه فرد دیگری. بعضی‌های آنها را همه می گویند. مثلاً گزاره‌ی «دست خودم» نیست را همه می گویند. یعنی در جمع صد نفره‌ای اگر بگویند که انسان قوه‌ی وقایه دارد، می تواند بعضی‌های آن را به دیگری انتقال ندهد، تعجب می کنند. می گویند که چنین چیزی مگر هست. اگر این گونه باشد که آدم خیلی خوب می شود. بله، هست. خداوند می فرماید که **وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**^۱ یا امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف متقین می فرماید: **بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ**^۲، یعنی اینکه محزون بودن او را کسی نمی فهمد.
- پس در تکذیب اختلال در گزاره‌ها وجود دارد و گزاره‌های نادرست در فرد مستقر می شود و یکی از پیچیده‌ترین حالت‌های تکذیب این است که گزاره‌ها درست هستند، بجا استفاده نمی شوند.
- نابجا استفاده شدن گزاره‌ها در ها که خود این پیچیدگی تکذیب را زیاد می کند، این خصوصیت تکذیب است.



خداوند **مُكَذِّبٍ** را به کسی اطلاق می کند که عکس شده است. عکس آنچه که حقیقت است می بیند. آنچه که باطل است را حق می بیند. آنچه که حق است را باطل می بیند. آنچه که معروف است را منکر می بیند. آنچه که منکر است را معروف می بیند. ساختار تکذیب به این صورت است. به دلیل رجوع به گزاره‌های نادرست حاکم در وجود فرد است.

^۱ سوره‌های مبارکه حشر، آیه ۹ و تغابن، آیه ۱۶

^۲ نهج البلاغه، قصار ۳۳۳

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اعراض مقدمه است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، آن تکذیب نیست. تکذیب گزاره است، اما این تکذیب نیست. ولی ممکن است گزاره تکذیبی در وجود آن باشد که نتیجه نمی‌گیرد. اما این تکذیب نیست. اما این انسان به نحوی دچار گزاره‌های تکذیب می‌شود که می‌خواهم همین را بگویم. همین موضوع خیلی خطرناک می‌شود. یعنی اگر در درون شما گزاره‌های ناحق وجود داشته باشد، در معرض تکذیب قرار می‌گیرید. چون نمی‌توانید نسبت به گزاره‌ها موضع‌گیری نداشته باشید. وقتی یک گزاره‌ای در وجود شما هست، حتماً نسبت به آن موضع‌گیری دارید. مثلاً اگر اعتقاد دارید که جایی می‌روید باید مؤدب باشید، حتماً موضع‌گیری دارید، مؤدب هستید، از ادب نداشتن هم بدتان می‌آید. نمی‌شود که این گزاره در شما وجود داشته باشد، مؤدب نباشید و نمی‌شود از ادب نداشتن، بدتان نیاید، یعنی موضع دارید. یعنی با آن درگیر هستید، بعد با آن درگیری عاطفی پیدا می‌کنید، درگیری دوست دارم، دوست ندارم، پیدا می‌کنید.

از دقیقه ۲۰ تا ۳۰

نمی‌شود چیزی را باطل بدانید و نسبت به آن موضع انکارآمیز نداشته باشید، اگر آن چیزی که باطل می‌دانید، حق باشد، با حق سرتیز برمی‌دارید، در اینکه تردیدی نیست.

مثال‌های آن در زندگی زیاد است. به مهریه‌ی زیاد اعتقاد دارید، خودتان اعتقاد دارید، زندگی باید با مهریه‌ی زیاد باشد. چرایی آن را نمی‌دانید. گزاره‌ای در وجود شما آمده است که مهریه ما باید زیاد باشد. اگر حق نباشد و باطل باشد، نسبت به آن موضع‌گیری می‌کنید. یعنی واقعاً دختر شوهر نمی‌دهید، اگر هم دختر باشید، ازدواج نمی‌کنید. بدتان می‌آید، به شما برمی‌خورد. به عکس آن هم به همین صورت است؛ مثلاً کسی می‌گوید که حتماً مهریه باید پنج سکه باشد و لاغیر، همین که من می‌گویم. اصلاً مهریه پنج، ده و چهارده سکه‌ای درست است و مابقی هم باطل است. وقتی خواستگاری می‌رود و به او می‌گویند که صد و چهارده سکه، به او برمی‌خورد. حالت تکذیب موضع‌گیری است.

پس خاصیت **مُکَذِّب** فقط این نیست که تکذیب کند، موضع‌گیری دارد و درگیری عاطفی پیدا می‌کند، حبّ و بغض او درگیر می‌شود. درست است که محل و موطن او گزاره است، اما گزاره او سریعاً به حبّ و بغض تبدیل می‌شود. به همین دلیل خیلی حال انسان را بد می‌کند یا اگر تصدیق داشته باشد، حال انسان را خوب می‌کند. یعنی در حالات نفسانی می‌رود. در اطمینان داشتن، در اضطراب داشتن، در خیلی چیزها، یعنی بلافاصله در

بدی جلوی او را بگیرید، این گزاره نادرست است. کسی غیبت شما را کرد، نمی‌توانید غیبت او را بکنید. کسی به شما ظلم کرد، نمی‌توانید به او ظلم کنید، نادرست است، حق ندارید. شما می‌گویید که او به ظلم کرده است، آبروی من را برده است، من هم آبروی او را می‌برم. از یک گزاره‌ای دارید تبعیت می‌کنید، آن گزاره نادرست است. در رابطه با خیلی از موارد نمی‌توانید مقابله به مثل کنید. مثل اینکه کسی آبروی شما را برده است، بگویید که من هم مقابله به مثل می‌کنم، آبروی او را می‌برم. احکام سیاسی، اجتماعی هم فرق می‌کند. مسائل حاکمیتی برای خود حکم دارد. اما ما داریم در مورد احکام خودمان صحبت می‌کنیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: وقتی خواستیم درس‌های حکمرانی بدهیم، راجع به آن صحبت می‌کنیم. حکمرانی غذا، حکمرانی آموزش و پرورش و... خواستیم صحبت کنیم، در مورد آن صحبت می‌کنیم. اما فعلاً در مورد حکمرانی صحبت نمی‌کنیم، در مورد خودمان صحبت می‌کنیم. اگر این گزاره نادرست در ذهن کسی باشد که تصدیق کند به این گزاره که هر کسی به شما بدی کرد، به مثل آن بدی کنید، این نیازی پیدا کرده است. در جامعه قرار گرفته است، دیده است به او ظلم می‌کنند. بعضی افراد می‌گویند که اگر به بیمارستانی یا جایی رفتید، کارتان راه نیفتاد، سر و صدا به پا کنید، جالب کارتان راه می‌افتد، خیلی جواب می‌دهد، جای خوبی هم بروید، نابلدبازی هم درنیاوید، جایی بروید شلوغ باشد، همه مضطر می‌شوند، می‌گویند که کار این را حل کنید. بعد جامعه به این صورت می‌شود که رفته رفته به سمت این می‌رود که هر کسی بلد است داد بزند، زور بگوید، کار او جلو است. در بانک هر کسی بلد است فریاد بکشد، سریع همه به پای او می‌افتند. یعنی کسی مظلوم باشد، حق او را می‌خورند. اینها حاصل گزاره‌های نادرست است. گزاره‌های نادرست متناسب با نیازها در همه‌ی زندگی پیدا می‌شود. بعد هم مثل یک بختک می‌نشیند و تمام مقدرات انسان را تغییر می‌دهد. گزاره‌های نادرست مقدرات انسان را کامل تغییر می‌دهند.

از دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰

طبق آیات قرآن حتی این فرد به صورتی می‌شود که همیشه کار او جلو می‌افتد و با وجود اشتباهی که داشت، نعمت‌های خدا برای او سرریز می‌شود. آیات قرآن است که همه می‌گویند: ببینید هر کسی به این صورت بود، کار او راه می‌افتد، ما که می‌گوییم، شما نمی‌پذیرید. مدام در پی قانون و حق باشید. ولی اگر کمی بلد باشید یا اگر در این بازار کمی رشوه بلد باشید، خیلی کار شما جلو است، حالا شما رشوه ندهید تا ببینید چه می‌کنید. در گزاره‌های ناقص، اصل گزاره درست است، ولی شرایط دارد. مثلاً لازم است شما خوش اخلاق باشید، لازم است ارتباطات خوبی داشته باشید. ولی اگر کسی قصد سوء استفاده داشت، با هر کسی نباید خوش اخلاق بود. یعنی دایره‌ی مدار یک قاعده‌ی بالاتر از آن است. این خوش اخلاقی،

دایره‌ی مدار تربیت است، در غیر این صورت شما یک پدر و مادر خوش اخلاق می‌شوید که بچه‌های شما و دیگران از شما سوءاستفاده می‌کنند، جذب‌ه‌ی ندارید. خوش اخلاقی نباید مانع بی‌جذبگی فرد شود. جذب‌ه هم نیاز است. یک مدیر یا یک معلم خوش اخلاق، باعث سوءاستفاده می‌شود. خوش اخلاقی باید همراه با مناعت باشد. گزاره ناقص: من همیشه خوش اخلاق هستم، همیشه می‌خندم. گاهی اوقات باید جذب‌ه داشته باشیم، اتفاقاً فاصله‌ی بین جذب و دفع باید داشته باشید، همان چیزی که شهید بزرگوار مطهری رحمه‌الله‌علیه در جذب‌ه و دفعه مطرح می‌کند. شما باید جذب‌ه و دفعه داشته باشید، نمی‌شود بگویید که من همیشه جذب‌ه دارم. این گزاره ناقص است، خوش اخلاقی آن درست است، ولی ناقص است. شما در جمع‌ها باید خوش و بش کنید تا زمانی که حرمتی ریخته نشود، تا زمانی که حرف حقی بر ملا نشود که کسی بشنود. ما در جمع‌های شما خوش و بش می‌کنیم و هرچه اطلاعات هست از شما می‌گیریم، چه کسی اینجا بوده است؟ چه زمانی رفته است؟ یعنی دشمن از اخلاق انسان‌ها سوءاستفاده می‌کند. کافی است از بعضی یک سؤال کنید، چون خوش اخلاق هستند، هرچه بلد هستند را می‌گویند. من می‌توانم بگویم: شما چقدر دگم هستید. می‌گوید: نه ما این‌گونه نیستیم، بفرمایید این هم اطلاعات. این گزاره ناقص است، خوش اخلاقی ربطی به اطلاعات دادن یا اطلاعات ندادن ندارد. یک گزاره دیگر: ما باید مطالب و سؤالات خود را از مشاور بپرسیم. بله درست است، ولی شما لازم نیست همه‌ی زندگی خود را برای مشاور تعریف کنید. حتماً حد دارد، خط قرمز دارد، شما باید به اندازه‌ای که آن سؤال را می‌فهمد و می‌تواند جواب دهد به او اطلاعات دهید. می‌گوید: خود او پرسید؛ من نمی‌خواستم جواب بدهم. شما می‌توانید بگویید: من این را جواب نمی‌دهم چون ارتباطی با سؤال من ندارد. می‌گوید: شما آمدید مشاوره، شما باید تشخیص دهید یا من تشخیص دهم. بگویید: شما نباید تشخیص دهید. مشاور هستید، باز پرس که نیستید. گزاره‌ها ناقص است. بعد فرد می‌رود و تمام زندگی او رو است، وقتی زندگی شما رو است چطور می‌خواهید اصلاح داشته باشید؟ کافی است یک سلام به کسی بگویید و خیلی راحت می‌تواند فهمید که این فرد در خانه چگونه است. با همسر و فرزند چه کسی جلو است؟ به شما چه ربطی دارد که بدانید در خانه‌ی ما نسبت به بچه‌ی خود چطور هستیم، بچه‌های ما با ما بد هستند یا اختلاف داریم یا نه. می‌گویند: انسان باید خوش اخلاق باشد. گزاره ناقص است. خوش اخلاقی ربطی ندارد، ربطی به دست انداختن ندارد. یعنی می‌گویید ما خشک و جدی باشیم؟ خیر، ولی هر حرفی را نزنید، هر جوری نگویید، هر جوری نخندانید، هر جوکی را تعریف نکنید. مگر نشنیدید امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: **مَا مَزَحَ رَجُلٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً^۳**، هیچ کسی مزاح نمی‌کند مگر اینکه بخشی از عقل خود را پاره می‌کند. این خاصیت مزاح کردن است.

^۳ نهج البلاغه، حکمت ۴۴۲

پاسخ: بله، این خیلی مهم است که نیازهای شما که زیاد می‌شود، باید متناسب با آن، برای آن گزاره پیدا کنید.

گزاره ممکن است ناکارآمد باشد، گزاره نادرست و ناقص را که فهمیدید. ناقص، درست است، ولی ناقص است. نادرست، اساساً نادرست است. آیا وزن گزاره‌ی نادرست همانند ناقص است؟ بعضی اوقات وزن آنها یکسان می‌شود و بعضی اوقات نه، بستگی به نوع آن دارد. گزاره بعضی اوقات ناکارآمد است. مانند همین گزاره‌هایی است که ما بعضی اوقات در کلاس‌های تدبیر می‌گوییم، به خصوص مانند گزاره‌هایی است که من می‌گویم. مثل آن خود من هستم. از سوره‌ی ناس؛ **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾**، یک گزاره می‌گوییم که مثلاً ما باید به **رَبِّ و مَلِكِ و إِلَهِ** پناه ببریم، این گزاره خوب است و بد نیست، باید چه کنیم؟ یعنی الآن به **رَبِّ و مَلِكِ و إِلَهِ** پناه ببریم یعنی چه کنیم؟ می‌گوییم: انسان باید پناه ببرد، پناه ببرید. می‌گوییم: پناه ببرد یعنی چه کار کند؟ می‌گوید: پناه ببرید دیگر، شما تا به حال پناه نبردید؟ یک بار پناه ببرید و ببینیم که چطور به **رَبِّ و مَلِكِ و إِلَهِ** پناه می‌برید. گزاره این قدر کلی است که نمی‌توان آن را پایین آورد. من باید شئون‌الوهیت، شئون مالکیت و شئون ربوبیت را بشناسم و مفهوم پناه را هم به صورت عینی بفهمم. پناه یعنی شما خود را در حصار و حصن قرار دهید. وقتی در ربوبیت خدا، یعنی سرپرستی خدا است، همه‌ی مصداقی می‌شود که خداوند نوعی ولایت و سرپرستی را در زندگی من قرار داده است. یعنی اگر شما بر من از جانب خدا به دلیلی ولایت دارید، مثلاً شما پزشک هستید و من بیمار هستم، من باید در حصن شما قرار بگیرم، ولایت و ربوبیت خدا در مراتبی به من رسیده است، من باید شئون‌نیاز خود را بفهمم و به آن منطقه‌ها رجوع کنم، رجوع من، رجوع جاهل به عالم برای کشف نیاز علمی استعاده است.

از دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

همین که من از شما سؤال می‌پرسم و شما جواب من را می‌دهید من به دلیل استعاده می‌پرسم. من چون سوره را می‌خوانم، آن را می‌فهمم، گزاره کارآمد است. یعنی بلافاصله در عمل ظاهر می‌شود. در مورد الوهیت هم همین‌طور است، در حالت مالکیت هم همین‌طور است. بعد نگاه می‌کنم که هیچ یک از شئون‌زندگی من از این سه خارج نیست؛ یا جنبه الوهیتی دارد، یا جنبه مالکیتی دارد و یا جنبه ربوبیتی دارد و بعد اینها را پیدا می‌کنم و گزاره‌ها را از ناکارآمدی خارج می‌کنم.

گزاره‌های ناکارآمد یک عیب اساسی دارند که بعضی اوقات هم‌رده‌ی نادرست‌ها و ناقص‌ها قرار می‌گیرند؛ با اینکه گزاره درست است و آن این است که گزاره وقتی ناکارآمد باشد، انسان فکر می‌کند که بلد است، ولی بلد نیست و در جهل مرکب قرار می‌گیرد. دقت کردید وقتی جایی

می‌روید و می‌خواهید صحبت کنید، خیلی افراد می‌گویند که نگویید ما بلد هستیم و این حرف‌ها را زیاد شنیدیم. این برای گزاره‌های ناکارآمد آنهاست. دقت کنید یا حرف من درست است یا نادرست، اما اگر درست باشد، خیلی بیچاره هستیم. یکی از مهم‌ترین عوامل بروز و وجود گزاره‌های ناکارآمد در انسان، شنیدن یا دیدن و در معرض قرار گرفتن و در معرض قرار دادن مطالبی است که در شأن و در حد فرد نیست، یعنی هنوز وقت آن نشده است. بنابراین کسانی که به کودکان خود گزاره‌های خارج از سن می‌گویند، این گزاره‌ها به گزاره‌های ناکارآمد آنها اضافه می‌شود. یکی از علت‌های گزاره‌های ناکارآمد، آمدن در صحن وجود انسان قبل از موعد آن است. بنابراین کسانی که در برنامه‌های تربیتی هستند حتماً باید توجه داشته باشند اگر می‌خواهند حقیقت یا گزاره حقیقی را به کسی در هر سنی بگویند اول باید نیاز آن را تولید کنند و بعد آن را بگذارند. نیاز مثل این است که یک شمشیر را می‌خواهید در جایی بگذارید، این شمشیر غلاف می‌خواهد، اول باید غلاف را درست کنیم و بعد آن شمشیر را قرار دهیم در غیر این صورت آن شمشیر برهنه است. انسان احساس امنیت از آن ندارد.

نیازها در ما به تدریج فعال می‌شود. به گزاره‌های حق به تدریج نیاز پیدا می‌کنیم، گزاره‌های درست؛ نه نادرست، گزاره‌های کامل؛ نه ناقص، گزاره‌های کارآمد؛ نه ناکارآمد. ما به این گزاره‌های ناکارآمد، نادرست و ناقص خبیث می‌گوییم و گزاره‌هایی که کامل و درست و کارآمد هستند را گزاره‌های طیب می‌گوییم. به همین دلیل هرچه برای ما نیاز ایجاد می‌شود باید از گزاره‌های طیب استفاده کنیم. انسان با خباثت به تکذیب گرفتار می‌شود، اول خبیث خور می‌شود، بعد **مُکَذِّب** می‌شود. یعنی روی آوردن به خباثت عامل تکذیب است. خبیث همان‌طور که در جمله هست، در رزق هم هست، در لباس و... هم هست. خباثت مقدمه‌ی تکذیب می‌شوند.

راهکارهایی برای گرفتار تکذیب نشدن

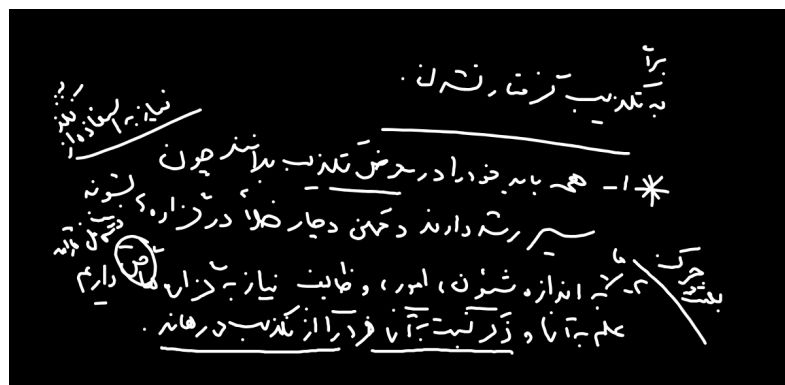
چه کنیم که گرفتار تکذیب نشویم؟

(۱) همه باید خود را در معرض تکذیب بدانند. زیرا سیر رشد دارند و ممکن است دچار خلاء در گزاره‌ها شوند. هیچ کس خودش را مصون از تکذیب نبیند. اولین کاری که ما می‌کنیم این است که چون تکذیب را دوست نداریم از آن برائت می‌جوییم. کار خوبی است که برائت بجوییم، ولی برائت ما باعث می‌شود خودمان را در معرض تکذیب نبینیم و خود را خیلی دور از تکذیب ببینیم. بعید است کسی در این جمع خودش را در معرض تکذیب ببیند. خاصیت تکذیب این است. زیرا انسان خیلی از تکذیب بدش می‌آید. هیچ چیزی مانند تکذیب نفرت انگیز نیست و در عین حال به هیچ چیزی مانند تکذیب گرایش وجود ندارد. چه تضادی دارد! از طرفی خیلی از آن تنفر دارند، از یک طرف خیلی به آن گرایش دارند. دو نفر دوست هستند. اگر بفهمد دوستش به او دروغ گفته است، فوراً دوستی خود را قطع می‌کند. همسر هستند، می‌گوید:

با همه چیز همسر می‌سازم، ولی با دروغش نمی‌توانم کنار بیایم. همه‌ی ما در معرض تکذیب هستیم، ولی خودمان خبر نداریم. اولین خطای راهبردی در زندگی انسان این است که خود را در معرض تکذیب نمی‌بیند. در حالی که همین‌طور که یزرگ می‌شویم تنوع نیاز داریم. تکذیب ناخواسته لابلای گزاره‌هایمان قرار می‌گیرد. خیلی اوقات خودمان انتخاب نمی‌کنیم؛ عرف است. بعد مینای عمل ما می‌شود. نگاه کنید در مسیر حق چقدر تنوع وجود دارد. چقدر رفتارهای متضاد دارند. در خودمان که نگاه کنید شاهد این موضوع می‌شوید و تعجب می‌کنید که چقدر تنوع پیدا می‌کند. هیچ دو ازدواجی شبیه هم نیست. نه از تنوع حقیقت، از گرایش به باطل. در لایه‌هایش همه‌ی ازدواج‌ها این‌طور نیست. قصد متهم کردن کسی را ندارم اما اینجا جای تبریئه نیست. هر کسی باید بترسد از اینکه **مُكذِبٌ** باشد.

از دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

شاید آنجا که سوره‌ی **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ** را چندین بار می‌گویید به این علت است که می‌خواهد بترساند. پس انسان باید بترسد قصد سوره این است که بگوید ممکن است شما هم در معرض باشید، ممکن است پیچ اول باشید یا پیچ وسط باشید. نزدیک به آخر باشید؛ مراقب باشید. (۲) قصد سوره این است که بگوید ممکن است شما هم در معرض باشید چه باید بکنیم؟ باید به اندازه‌ی مسئولیت‌ها و امور و شئون خود، دقت کنید وظایف و امور و شئون با یکدیگر فرق دارد. شأن شما مثل شأن زن بودن و مرد بودن، امر یعنی برنامه‌های زندگیتان، وظایف یعنی مسئولیت‌هایی که بر گردنتان هست، به گزاره‌های حق نیاز دارید. آموختن اینها یک مرحله است و علم نسبت به آنها و ذکر نسبت به آنها فرد را از تکذیب می‌رهاند.



ندانستن یا دانستن و درعین حال توجه نداشتن، گاهی انسان یک چیزهایی را می‌داند ولی به آن توجه ندارد. یادآوری نکرده است به موقع نمی‌تواند به آن رجوع کند، قطعاً موجب تکذیب می‌شود. اگر کسی به اندازه‌ی شئون و امور و وظائفش گزاره‌های حق، یعنی گزاره‌های درست کامل کارآمد نداشته باشد و وقتی دارد زندگی می‌کند به یاد آنها نباشد، حتی اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد، در معرض تکذیب قرار می‌گیرد.

ممکن است بگویید: چرا راجع به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این طور می گویند؟. وقتی آیات اول این سوره، **وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿۱۰﴾** را بگویم، متوجه می شوید چرا خداوند درباره‌ی رسول این حرف را می زند. یعنی آیات اول ضمانتی برای خروج رسول از تکذیب به این شیوه است، برای گرفتار تکذیب نشدن، انسان باید خود را در معرض ببیند تا نیاز به استعاذه از تکذیب در او ایجاد شود.

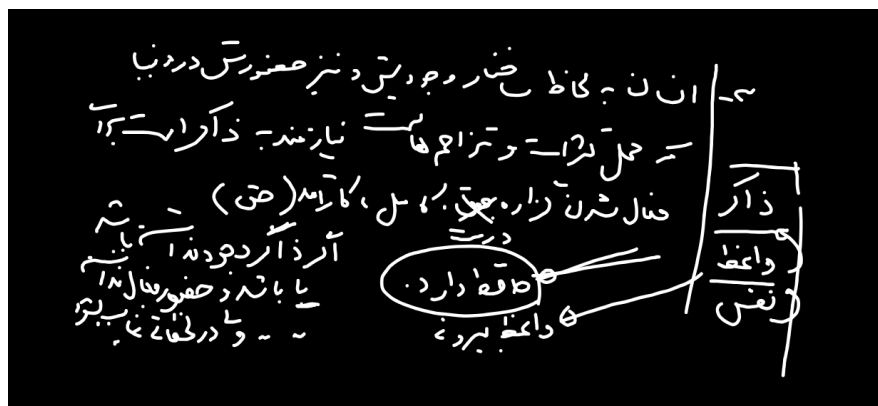
۳) حرکت و بعثتی در انسان ایجاد شود. بخواهم حرف کاربردی بزنم که گزاره‌ام ناقص و نادرست و ناکارآمد نباشد، خواندن کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام، خواندن حکمت‌های نهج البلاغه، خواندن اغلب خطبه‌های نهج البلاغه. خدا رحمت کند سید رضی را که سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را بر مبنای این موضوع انتخاب کرد. گزاره‌هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه گفتند. مطالبی که توسط اهل بیت علیهم السلام به صورت گزاره‌های حق گفته شده است، به تدریج، مثلاً خواندن کتاب تحفه العقول، خصال، کتاب‌های مرحوم شیخ صدوق، دویست کتاب موضوعی در روایات از او نقل می کنند. راجع به اغلب موضوعات مورد نیاز روایات اهل بیت علیهم السلام را جمع کرده است. راجع به توحید برادری امامت و... همه در اختیار ما نیست، ولی کتاب توحید در اختیار ما هست و مصادقه الاخوان مربوط به برادری خیلی کتاب جالبی است، روایت‌ها را ذکر کرده است. در این حوزه انسان به تدریج باید گزاره‌های قرآن و اهل بیت علیهم السلام باشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: گزاره‌های حق مرتبه بندی و دسته بندی می شوند. در هفت بخش تفکیک می شوند. به عنوان مثال بعضی راجع به حضرت حق و بعضی راجع به بستر زندگی، روابط، خود انسان، انسان با محیط فکر کنم دسته بندی آن را علامه یک جایی دارند. روایات در دسته بندی خود ملاک و مناط دارند. درباره‌ی قرآن هم ...، اعتقاد ما این است که چهار چوب اصلی را باید از صد و چهارده سوره‌ی قرآن گرفت. ارتباط با خدا، ارتباط با دیگران، ارتباط با دنیا، با امکانات دنیا... اینها یک گزاره‌هایی دارد که این گزاره‌ها را باید بلد باشید. خیلی واضح و بدون ابهام است. گاهی به صورت جستجوی موضوعی، مثلاً فقط گزاره‌های شرطی قرآن را استخراج کنید. ممکن است دویست آیه باشد. ممکن است شخصی شرط‌های قرآن را بیرون بیاورد و مبنای زندگی خود قرار دهد. **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ، وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَمَنْ يَتَّكِلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**، حدود دویست، سیصد گزاره است.

یا فقط **إِنْ**‌های قرآن استخراج کند. گزاره‌ها مبهم نیست، قابل دسترسی است. انسان می تواند مطالعه کند و به تدریج می تواند یاد بگیرد. هر گزاره‌ی حقی گزاره‌ی بالا دستی دارد. گزاره‌ها به یکدیگر متصل می شوند و شبکه می شوند و این شبکه گزاره‌های مورد نیاز شما را می سازد. قدرت زایش دارد. یعنی اگر دگزاره داشته باشید، وسط آن دو را نداشته باشید. گزاره‌ی وسط به وسیله‌ی این دو زاییده می شود. گزاره‌های حق ساختار منظمی

دارند. قدرت زایش دارد. از روی تشکیلات گزاره های حق باطل ساختار چیده و بیرون کار می کند.



از دقیقه ۶۰ تا ۷۰

سؤال: نامفهوم

پاسخ: شما در مسیر که حرکت می کنید به یک چیزهایی ارجاع می دهید. دلایلی که چرا این کار را انجام داده اید را گزاره می گوئیم. خاصیت دلیل، گزاره بودن آن است.

چرا به آن گزاره می گوئیم؟ چون جمله است.

چرا می گوئیم جمله است؟ چون حمل چیزی بر چیزی است. حالت ترکیب دارد و همه چیز از این ترکیب شروع می شود. جدا جدا که باشد خوب است، ولی ترکیب که می شود خوب نیست.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: هفت آیه اول سوره به همین موضوع اشاره می کند.

من به جای اینکه آیات اول را بخوانم. سفره دلم را باز کردم، از تکذیب حرف زدم و دارم از خروج از تکذیب حرف می زنم. بعد می رویم آیات اول را می خوانیم. آن موقع آیات اول به جان می نشیند. من آیه را می خوانم و متن علامه را می گوئیم، دیگر چیزی نمی گوئیم.

سپس شما متوجه می شوید که انسان نیاز مبرم دائمی به ذکر دارد. چون ممکن است به گزاره هایی علم هم داشته باشد، ولی رو نیست. در کامپیوتر می گویند اجرا نشده است، هنوز لود نشده است، بالا نیامده است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اول کار این طور است. اول کار آدم یک جا اشتباه می کند. جلوی آن اشتباه را که نمی گیرد مثل خرابی دندان، شروع می کند به حفره باز کردن و همین طور جلو می رود.

از یک جایی گزاره های شما در مورد افراد است. بعد کشیده می شود در مورد خدا. همین طور که بالا می رود از یک مرحله، گزاره حاکم بر همه رفتارهای فرد می شود.

یک جایی گزاره فقط حوزه ای و منطقه ای است. مثلاً من فقط در مورد تربیت فرزندم گزاره هایم اشتباه است. از اینجا تکذیب شروع می شود و کم کم که ناکارآمدی که رو می آید، به روابط فرد با همسرش می زند.

بعد از روابطش با همسر که بالا می زند، به مقدرات او در زندگی می خورد. در شئون او در زندگی می افتد. بعد یک مقدار که بالا می رود به خود حضرت حق می خورد. بعد وقتی به حضرت حق خورد، به همه زندگی سریان پیدا می کند. مثل سرطان است. روند تکذیب در زندگی انسان شبیه تکثیر یک سلول اشتباهی است و همین طور جلو می رود. مدار به مدار دارد. یعنی اگر مدار آخر انسان ارتباط با دیگران است و یک مدارش فرزند است و یک مدارش همسر است. از داخل همین دچار تکذیب می شود، همین طور که نمی ماند. به رابطه های همسری می خورد. الان خیلی از افراد به واسطه ی فرزندانشان به اختلاف می خورند.

گزاره های درست برای فرزند ندارند. هر کدام یک چیزی می گویند. سر همین دعوا می شود. به کسی هم مراجعه نمی کنند، یا به کسی مراجعه می کنند که خود آن فرد مطلب حقی بلد نیست. به ناحق رجوع می کنند، به رابطه خودشان می خورد، بعد رابطه خودشان به پدر و مادرشان می خورد. فکر کردید اگر رابطه کسی بد شد، همان جا می ایستد؟ نه! به پدر و مادرش می خورد. می گویند: من با پدر و مادرم مشکلی ندارم. الان ندارد. ولی فردا می گویند که این پدر و مادرم بودند که من را بدبخت کردند. اصلاً می گویند: ای کاش پدر و مادر، من را به دنیا نمی آوردند. چرا پدر و مادر بدون اینکه من بخوام من را متولد کرده اند؟ کار به اینجا می رسد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، باید مراقب باشیم. سؤال ایشان این است که از یک طرف شما می گویند که هر چیزی یاد می گیریم باید نیازش در وجود ما باشد. از یک طرف می گویند که برویم همین طور کتاب بخوانیم. این با هم منافات ندارد؟ بله، منافات دارد. جزء گزاره های ناقص است. شما باید نیازی در خودتان به ذخیره کردن حقایق ایجاد کنید. آن نیاز شما را به این کتاب بکشاند. بچه ها را هم که آموزش می دهید، این نیاز را در آنها فعال کنید.

بگویید که ممکن است شما این را نفهمید. ولی یاد بگیرید. بعداً به درد شما می‌خورد. این باید براساس نیاز باشد و بدانند این ذخیره است. شما هم همین‌طور. برای شما هم باید مبتنی بر نیاز باشد و بدانید اینها ذخیره است. بعد باید با این گزاره‌ها، معامله ذخیره کنید.

معامله ذخیره، مانند گندمی است که در سیلو می‌ریزند، یا میوه‌ای که در یخچال می‌گذارند که یک ماه دیگر استفاده کنند. یخچال، سیلوی زندگی ما است. شما اگر هر هفته سرزنید و میوه‌ها را جابجا نکنید و فهرست نگیرید، میوه‌ها خراب می‌شود و میوه‌های زیر می‌گندد. بعد هم گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. ذخیره سازی مراقبت می‌خواهد. ادب می‌خواهد.

من یک زمانی نهج البلاغه خواندم در ذهنم بود، در آرشو گذاشتم. هر دو ماه یا یک ماه، یک بار آرشو را تکان می‌دهم، بینم کدام رو می‌آید. وگرنه ذخیره اگر ذخیره بماند دچار فساد می‌شود. اغلب گرفتاری‌های ما به خاطر ذخیره‌سازی گزاره‌ها است. گزاره‌ها را جایی شنیده‌ایم، مطالب را جایی خوانده‌ایم، بعد هم دپو کرده‌ایم. در ابتدائی؛ در دبیرستان.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اگر این نیاز را در آنها فعال کنید. اگر به آنها ادب ذخیره را یاد بدهید. باید به آنها ادب ذخیره کردن را بیاموزیم.

اینها چیزهایی است که ما باید به سمت آنها برویم. اینها مسائلی است که خیلی ما را زمین گیر کرده است. در نظامات آموزشی ما آموزش عکس است. هر چه فرد جلو می‌رود، به جای اینکه عالم‌تر شود، جاهل‌تر می‌شود. به جای اینکه مؤدب‌تر بشود، بی‌ادب‌تر می‌شود.

چون گزاره‌های ذخیره‌ای او در یک زمان مانده است. اصلاً از آنها استفاده نشده است. گزاره‌ی جدید هم به آن اضافه نشده است. بحث گزاره‌ها خیلی مهم است.

از دقیقه‌ی ۷۰ تا ۸۰

به نظرم می‌رسد در سطح زندگی انسان هیچ موضوع علمی مهم‌تر از بحث گزاره‌ها، یا جمله‌ها یا حاکمیت گزاره‌ها بر افکار و رفتارها نیست. جالب است، هیچ موضوعی به اندازه این موضوع از دید انسان دورتر نیست. عجیب است. به همین دلیل ما مطالب حقی که می‌شنویم انعکاس آن در ما در حد ثانیه، دقیقه یا نصف روز است. پیکر انعکاس ندارد.

من مطلب حقی که مورد نیازم هست را در قرآن می‌خوانم. تأثیر آن در وجود ما از نظر انفعال نفسانی، حالات نفسانی در ثانیه، دقیقه، ساعت، نهایت نصف روز است.

شهید مطهری می‌گفت که من هر وقت احساس خالی بودن می‌کردم پیش علامه طباطبایی می‌رفتم. علامه طباطبایی می‌گفت که هر وقت آقای

مطهری می‌آمد به من حالتی از وجد دست می‌داد. آقای مطهری می‌گفت که بر اثر گفتار علامه تا مدتی حال خوبی داشتم. هر وقت افت پیدا می‌کردم دوباره پیش علامه می‌رفتم.

نکته سوم این است که انسان به لحاظ ساختار وجودی و نیز حضور او در دنیا که محل کثرات و تراحم‌ها است، برای فعال شدن گزاره‌های حق کامل کارآمد نیازمند به ذاکر است. همه این گزاره‌ها کامل و درست است و اسم اینها را گزاره‌های حق گذاشتیم. ما نیاز به ذاکر داریم. امام علی^{علیه‌السلام} سه نکته مطرح می‌کنند. سه گزاره می‌گویند، من گزاره سوم را می‌گویم: **مَنْ كَانَ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ**^۴. امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} می‌فرماید که این ذاکر به شکل واعظ، واعظ یعنی کسی که ذکر می‌گوید، در نفس باید واعظی قرار داده شود. هر کسی که واعظی داشته باشد، حافظ دارد؛ قدرت حفظ دارد. مسیر اشتباه نمی‌رود. از طرف، هر کسی واعظ نداشته باشد، حافظ ندارد. یعنی هر لحظه ممکن است به گزاره‌ای رجوع کند که آن گزاره نادرست یا ناکامل، ناقص یا ناکارآمد باشد.

این واعظ برای اینکه فعال شود نیاز به یک واعظ بیرونی هم دارد. مثل رسول درونی و رسول بیرونی است، که می‌تواند قرآن یا نهج‌البلاغه یا یک عالم باشد.

انسان به لحاظ ساختار وجودی خود و نیز حضورش در کثرات و تراحم‌ها نیازمند به ذاکر است، یعنی باید مرتب این ذاکر وجود داشته باشد.

- اگر این ذاکر وجود نداشته باشد،
- یا باشد، ولی حضور فعال نداشته باشد.
- یا باشد، ولی در لحظاتی غائب شود و یک جاهایی نباشد، یعنی استمرار آن قطع شود، یعنی خوب کار نکند. مثلاً یک هفته باشد و یک هفته نباشد.

حفظ از انسان برداشته می‌شود و احتمال بروز خطا در انسان وجود دارد. شما می‌گویید: مگر اصلاً چنین چیزی امکان دارد؟ بله امکان دارد و بستگی دارد به... الان شما انتخاب کنید، من دارم شما را در معرض تصدیق و تکذیب می‌گذارم.

اگر شما بگویید که نه، اصلاً چنین چیزی امکان ندارد، به هر حال دچار غفلت می‌شود و اصلاً امکان ذکر دائم برای انسان وجود ندارد. یعنی پذیرفتید که جاهایی از زندگی خود کارهایی انجام دادید که اشتباه و خطا است. شما می‌گویید: معلوم است که این اتفاق می‌افتد، چون انسان

^۴ نهج‌البلاغه، حکمت ۸۹

ممکن الخطا یا بعضی‌ها می‌گویند جائز الخطا است. طبیعی است که خطاهای ما صفر نمی‌شود. فرق می‌کند اینکه این را اراده کنید یا بنای شما این باشد که ذاکر دائمی باشد یا رها کنید و بگویید که چون ذاکر من دائمی نیست پس من هم رهاش می‌کنم. بین این دو باید اختیار کنید.

از دقیقه‌ی ۸۰ تا ۹۰

پس اولین گزاره اشتباه یعنی غیر حق در اینجا این می‌شود که:

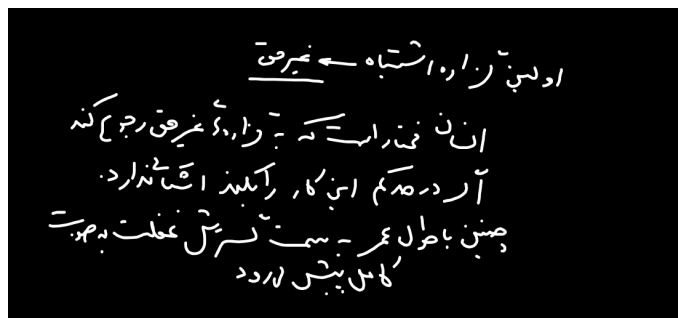
۱. انسان مختار است که به گزاره‌های حق رجوع کند، اگر در حد کم این کار را انجام دهد اشکالی ندارد، زیاد نشود، کم آن طوری نیست. بعد همین می‌شود که اندک اندک جمع گردد و انگهی دریا شود. مثلاً در ابتدا کم است، ولی همان‌طور که شما به خودت برای یک مقدار جواز دادید، پس برای یک مقدار بیشتر هم دادید، برای بیشترش هم دادید و ... اگر کسی به این جواز داد و اگر خداوند توفیق طول عمر به این فرد داد، چنین انسانی با طول عمر به سمت گسترش غفلت به صورت کامل پیش می‌رود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، غفلت یعنی یک غفلت عدم ذکر کامل که به آن **مُکَدِّب** می‌گویند.

سؤال: اگر ما کارهایی که انجام می‌دهیم بگوییم که کارهای کوچکی است که هم ... است آن کار اشتباهی است، چون نباید بترسیم ... حالا اعمال ما پنج دسته است: یعنی مستحب، واجب، مکروه، حرام و مباح است. مباح یعنی اینکه انسان می‌تواند انجام دهد ولی باید عاقلانه انجام دهد.

پاسخ: مباح یعنی اینکه می‌تواند انجام دهد، ولی عاقلانه انجام می‌دهد. یعنی در برنامه شما هست، ولی در اولویت باید نگاه کنید، اگر هست نگاه می‌کنید اگر نیست، نگاه نمی‌کنید.



سؤال: نامفهوم

پاسخ: باید اولویت بندی کنید. به هر حال انسان نیازهای مختلفی دارد. این حرفی که در اینجا می‌زند، نمی‌گوید که انسان فقط بنشیند قرآن بخواند، می‌گوید که هر کاری می‌کنید هدفمند باشد. شما الان سریال را که می‌بینید، وقتی هدفمند می‌بینید چیزهای زیادی از آن یاد می‌گیرید.

من وقتی که سریال بینم مثلاً تا کنج محیط زیست آن و تمام چیزهای آن را تا نبینم، رها نمی‌کنم. من در کل عمر خودم فقط چند سریال دیدم، الان تمام آنها برای من جالب است، حتی به درخت، زمین، اشیاء آن توجه می‌کنم و برای نگاه کردن آن برنامه دارم. مثلاً کسی به شما نمی‌گوید که پارک نروید، کوه نروید، تفریح نکنید. کسی اینها را به شما نمی‌گوید. اتفاقاً به عکس! می‌گویند که ننشینید فقط قرآن بخوانید. جریان زندگی شما باید با دلیل باشد. حواستان باشد دچار افراط و تفریط نشوید. دلیل و منطق داشته باشید و منطق شما هم باید متناسب با سن باشد. شما نمی‌توانید مقایسه کنید که من روزی چند ساعت می‌خوابم. من متناسب با سن خودم می‌خوابم، شما نباید خودتان را با یک فرد پنجاه یا شصت ساله مقایسه کنید. شما باید در رده سنی و نیازهای خودتان بیایید. شما سریال نگاه می‌کنید؟ نه، من نگاه نمی‌کنم، ولی یک روزی سریال‌هایم را دیدم. شما هم ان شاء الله وقتی به سن من رسیدید، انگیزه سریال دیدن را ندارید.

می‌گویند که چون فلانی سریال نمی‌بیند من هم نمی‌بینم. اینها گزاره‌های ناقص است. بعضی از گزاره‌ها اشتباه و نادرست است. آقای بهجت در سن هفتاد تا هشتاد سالگی به یک توفیقاتی در نماز شب خواندن رسیدند، ولی شما نمی‌توانید آن را معیار برای خودتان قرار دهید. این مطلب برای ایشان بوده است، شما حکم شرعی دارید، شما نمی‌توانید خیلی از چیزها را معیار زندگی خود قرار دهید.

بحث من سر همین است. گزاره‌ها باید متناسب با نیازها باشد. اصلاً اشکال کار سر همین است که گزاره‌های افراد متناسب سازی نمی‌شود. بعد به فرد می‌گویید مطالعه کنید، نمی‌کند. در زندگی توازن ندارد. ما صد و شصت و هفت ساعت در هفته وقت داریم که یک مقدار از این، خواب است که باید دلیل داشته باشیم که دلیل آن هم معلوم است که من نیاز به خواب دارم و دکترها هم تصدیق می‌کنند که نه باید کم شود و نه زیاد. در افراد مختلف هم متغیر است، از شش ساعت تا هفت ساعت تا هشت ساعت و .. متغیر است. حال یا پزشک به او می‌گوید و یا خودش می‌فهمد از اینکه بیمار می‌شود یا زندگی او مختل می‌شود. پس شما اگر ده ساعت در هفته به خواب احتیاج دارید، یعنی شما باید از این صد و شصت و هفت ساعت باید هفتاد ساعت آن را کم کنید، پس شما فقط نود و هشت ساعت به کارهای دیگر می‌رسید. پس بنشینید برای این نود و هشت ساعت برنامه‌ریزی کنید. نباید مثلاً صد و بیست ساعت برنامه‌ریزی کنید. ما الان داریم همین را می‌گوییم که گزاره را درست کنید. انسانی که به اندازه نود و هشت ساعت وقت دارد باید به همین اندازه برنامه‌ریزی کند؛ نه بیشتر. حالا خیلی از برنامه‌ها را بروید و ببینید. فرد بیست ساعت وقت دارد، ولی به اندازه هشتاد ساعت برنامه ریخته است، پس این درست نیست. از طرف دیگر فرد بیست ساعت وقت دارد، به اندازه دو ساعت برنامه ریخته است. این هم درست نیست. وقتی بیست ساعت دارید به اندازه بیست ساعت برنامه بریزید. به همین صورت افراد ناگهان به سمت افراط و تفریط می‌روند. مثلاً به

او می‌گوییم این کار را نکنید، ناگهان همه چیز را تعطیل می‌کند، دیگر منزل عمه نمی‌رود، منزل دایی نمی‌رود و ... می‌گوید: من باید بنشینم و کار کنم، این هم صله رحم است باید بروید.

از آن طرف وقتی می‌رود، پنج ساعت می‌نشیند، ده ساعت می‌نشیند و .. صله رحم کردید، بلند شوید بروید. دو ساعت، یک ساعت نشستید بلند شوید و زحمت را کم کنید، بروید به کار خودتان برسید، یعنی چه که این قدر می‌نشینید! بعضی اوقات انسان تعجب می‌کند که می‌گویند: برویم خانه فلانی اتراق کنیم و بعد هم می‌نشینید با هم حرف می‌زنید و ... می‌گویند: باید دلمان باز شود و حالمان عوض شود. ولی بقیه کارهای شما را چه کسی باید انجام دهد. الحمدلله اینکه اگر برنامه‌ها قاعده داشته باشد و اینها گزاره می‌شوند. می‌گویید که من اگر کمتر از پنج ساعت بروم منزل مادرم، اصلاً اطلاق آمدن نمی‌کند، می‌گوید که اصلاً شما منزل ما نیامدید. بنشینید با مادرتان حرف بزنید، بگویید که مامان جان، عزیز دلم، کمی هم با ایشان شوخی کنید و خوش اخلاقی کنید و بعد بگویید که من فقط یک یا دو ساعت می‌توانم بیایم. هر کسی هر چه گفت که نباید پذیرفت. نگویند مامان است پس هر چه گفت باید بپذیرم، این از این طرف. از طرف دیگر می‌گوید که حالا که این طور شد پس من دیگر نمی‌روم. بلند شوید و بروید، مادر شما است، این بنده خدا گناه دارد، یک سری به او بزنید. می‌گویند: وقتی بروم باید پنج ساعت بروم. نه بروید و به او بگویید که من یک ساعت می‌توانم بیایم. یعنی خدا به شما زبان و عقل داده است، چرا این قدر مفلوک هستید. این حکومت گزاره‌ها است، زندگی انسان. وقتی گزاره‌ها معیوب شود، نمی‌گذارد. معلوم هم نیست که شما از چه کسی تبعیت می‌کنید و باعث می‌شود که بگویند تبعیت از هوا می‌کند. در قرآن در سوره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سوره جاثیه و خیلی سوره‌های دیگر وقتی که ندانید از چه کسی تبعیت می‌کنید، می‌گویند: **وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ**، از هوا تبعیت می‌کند و بعد شما را جزء کسانی می‌برند که از هوای نفس تبعیت کردند. بنیان داشته باشید و گزاره داشته باشید. گزاره‌های درست داشته باشید و معتدل زندگی کنید، بعد انسان همین طور رشد می‌کند، علم و تجربه پیدا می‌کند، با زندگی مردم رشد پیدا می‌کند، زندگی مردم، زندگی او را مختل نمی‌کند. نه دچار سحر می‌شود و نه دچار جن می‌شود. خیلی‌ها که می‌گویند که ما دچار طلسم و جن شدیم، دچار این می‌شوند، نام این را سحر گزاره‌ای می‌گویند. سحر در منطقه گزاره‌ها که این بدترین نوع سحر است و خود انسان سحر می‌کند. یعنی خود انسان ساحر خودش می‌شود به این طلسم می‌گویند، چون می‌بندد. طلسم یعنی مقدرات او بسته می‌شود. شما اگر این طور زندگی کنید، مقدرات شما باز است، به هر چه که می‌خواهید می‌رسید. به حرف من توجه کنید، به هر جا و هر چه که خواستید، می‌رسید و این را برای شما بگوییم که آن قدر ظرفیت دنیا برای

شما زیاد است که اصلاً به خیال شما هم نمی‌رسد. ولی وقتی ما به این سمت حرکت می‌کنیم، احساس می‌کنیم که دنیا دارد زورکی به ما چیزی می‌دهد و ما به زور داریم از آن چیزی می‌گیریم، پولی یا چیزی. ظرفیت دنیا این نیست. ظرفیت دنیا این است که شما را به نهایت رضایت می‌رساند. همین که می‌گویند: **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى** ^۶، فقط برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست، بلکه برای مؤمنی است که مصدق است، اهل تصدیق است. یعنی خاصیت تکذیب، عدم رضایت و ضیق صدر و ناکارآمد شدن و مرتب در مشکل‌های زندگی و در مقدرات کور زندگی فرو رفتن است. خصوصیت تصدیق، فراخ شدن و وسیع شدن مقدرات در حد بی‌نهایت است، طوری که قابل تصور نیست.

از دقیقه‌ی ۹۰ تا ۱۰۰

از شما می‌پرسند خدا به شما چه داده است؟ می‌گویید: نپرسید چه داده است. اصلاً بعضی چیزهایی که داده است را فکر نمی‌کردم بدهد و در محاسبات من اصلاً نبود. تعداد آنچه در محاسبات شما نبوده است، بسیار بی‌شمارتر از آن چیزی خواهد بود که در محاسبات شما بوده است. دو زندگی کاملاً عکس است. اسم یکی را رضایت و دیگری را سخط گذاشته‌اند. خصوصیت زندگی **مُكَذِّبِينَ**، ضیق شدن مقدرات و در طلسم‌های خود قرار گرفتن است. اگر شخصی در این جمع یا هر جای دیگری گفت که من دچار طلسم هستم، راست می‌گوید و من تصدیق می‌کنم. راه باز شدن و خارج شون از این طلسم هم این است که گزاره‌های خود را درست کند. یعنی دعا نمی‌خواهد؟! خیر، به دعا نیاز نیست. ذکر چطور؟ ذکر هم نمی‌خواهد. البته ذکر بد نیست. انسان باید با ذکر زندگی کند، اما اصل این طلسم به خاطر اشکال گزاره‌ای است. شما اشکال گزاره‌ای خود را برطرف کنید. قطعاً از طلسم خارج می‌شوید. چطور باید این اشکال را برطرف کرد؟ نزدیک‌ترین و راحت‌ترین جایی که فکر می‌کنید اشکال دارید را پیدا کنید و گزاره‌های آن را درست کنید. گزاره‌های معیوب آن را حذف کنید و گزاره‌های درست را جایگزین آنها کنید و ببینید در زندگی شما تغییری ایجاد می‌شود یا خیر. از همان جا شروع به اصلاح کنید. مانند یک جریان نور است. از نور شروع می‌کند و بقیه جاها را با آن اصلاح می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: باید دید کجا ایرادهای گزاره‌ای وجود دارد.

سؤال: نامفهوم

^۶ سوره مبارکه ضحی، آیه ۵

پاسخ: این همه شئونات در زندگی داریم، یکی از شعبه‌هایش را انتخاب می‌کنیم و گزاره‌هایی که راجع به آن موضوع در ذهن شما هست را شروع به بررسی کرده و حق‌های آن را پیدا کنید. گزاره باید درست، کامل و کارآمد باشد. گزاره‌های کامل در آن موضوع را از یک بنده‌ی خدا و اهل حق‌ی برسید.

سؤال: به طور مثال فردی می‌گوید که من دنبال وام می‌روم اما وام جور نمی‌شود...

پاسخ: خیر، اینها مقدرات هستند. من نگفتم سراغ مقدرات بروید، بلکه گفتم سراغ کارهایی که می‌کنید بروید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، آنها گیر و گرفتاری‌ها و تیرهای دنیا است. در مورد تیرهای دنیا که نمی‌خواهیم تحلیل کنیم. نسبت خود با کارهایی که انجام می‌دهید را باید درست کنید. وقتی نسبت خود با کارها و با گزاره‌ها درست کردید، بعد به مسائل خود در بیرون نگاه کنید و ببینید درست شده‌اند یا خیر. به سراغ آیات برویم. آنها را می‌خوانم و ترجمه می‌کنم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله خود به خود این اتفاق می‌افتد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله آدم می‌فهمد که آن بالادستی است. زیرا که فهم بعضی منوط به فهم بعضی دیگر می‌شود. آنهایی که بالاتر هستند فهم جاری‌تری نسبت به آن که پایین‌تر است دارند.

قسم‌های سوره و جواب قسم

اجازه بدهید به سراغ آیات برویم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿١﴾

«این آیه و آیات بعد آن تا شش آیه سوگندهای از خدای تعالی به اموری که در آن تعبیر به **مُرْسَلَاتِ**، **عَاصِفَاتِ**، **نَاشِرَاتِ**، **فَارِقَاتِ**، **مُلَقِيَاتِ**، **عُدْرًا أَوْ نُذْرًا** شده است. وقتی **مُرْسَلَاتِ عُرْفِ** می‌گوید، اگر از سیاق صرف نظر کنیم و خود آن دو را در نظر بگیریم، خالی از مختصر ظهور در بادهای سخت وتند و پشت سرهم نیست و لیکن وقتی به سیاق نگاه می‌کنیم و می‌گوید: **فَالْمُلَقِيَاتِ ذِكْرًا**؛ تقریباً صریح‌تر این است که مراد از آن ملائکه‌ای است

که حامل وحی خدای تعالی بوده است که بر انبیاء و رسل به منظور اتمام حجت و انذار و سایر غرایض نازل می شده است و وحی الهی را به آنها القا می کردند. بقیه صفات پنج گانه هم آن طور نیست که قابل حمل بر معنای مناسب با این معنا نباشد.

لذا **مُرْسَلَاتِ عُرْفٍ** را این طور معنا می کنند که ما نمی توانیم این صفات پنج گانه را بر بادهای تند حمل کنیم. باید بر وحی حمل کنیم. پس **مُرْسَلَاتِ عُرْفًا** به معنای وحی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شده است. «**مُرْسَلَاتِ** و کلمه ی **عُرْفٍ** به معنای دسته مویی است که بر گردن اسب می باشد و هر امری که به صورت تعاقب و پشت سر هم واقع بشود به یال اسب تشبیه می شود». مثلاً به عنوان استعاره گفته می شود فلانی ها مثل یال اسب آمدند، یعنی پشت سر هم آمدند. دیده اید برخی اوقات مهمان به خانه می آید، بعد پشت آن دو نفر، سه نفر، چهار نفر و به همین ترتیب مهمان می آید و پایان ندارد به این **مُرْسَلَاتِ عُرْفًا** می گویند. **مُرْسَلَاتِ** یعنی کسانی که از جایی می آیند و **عُرْفًا** یعنی پشت سر هم می آیند. پس **مُرْسَلَاتِ عُرْفًا** به معنای ارسال رسولان وحی، آن هم به صورت پشت سر هم و پی در پی است. برای **ذکر** باید رسولان داشته باشید که پشت سر هم بیایند. خاصیت آن به این شکل است و نباید وقفه بین آن بیفتد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، وقتی **عُرْفٍ** می گویند یعنی زنجیروار و متصل به هم آمده اند.

«**عُرْفٍ** در مورد هر کاری به کار می رود چه کار نیک چه کار زشت. این کلمه در آیه مورد نظر به این معناست. یعنی سوگند به فرشتگان روانه شده در حالی که پشت سر هم می آیند». بحث زمانی ندارد.

«بعضی می گویند **عُرْفٍ** را به معنای معروف بگیرد، به معنای یال اسب نگیرید. می گوئیم باشد اشکالی ندارد. اگر به معنای دوم گرفته شود مفعول له خواهد بود. سوگند به فرشتگان که به خاطر کارهای خیر و معروف روانه می شوند. پس ارسال رسولان برای رساندن خیر و معروف است.» این برای همان مورد یک است. این هم حرف خوبی است. بعضی جاها که دو معنی می دهد اتفاقاً هر دوی آنها معنی می شود. این طور نیست که بگوئیم اولی هست و دومی نیست. در اصل خاصیت قرآن این طور است که وقتی **عُرْفٍ** در دو معنا می آید شما می توانید در هر دو معنا به کار ببرید و با دو معنا جلو می روید. یعنی می گوئید: اگر این طور شد، این طور می شود و اگر آن طور شد، آن طور می شود. در اولی به معنای رها کردن در دومی به معنای نگاه داشتن است.

می پرسند چرا **مُرْسَلَاتِ عُرْفًا** را گفته است؟ **مُرْسَلَاتِ عُرْفًا** برای این بوده که فرشتگان جماعتی بوده اند یا به اعتبار آن روحی است که ملائکه نازل می کنند.

«دومین آیه، **فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ﴿۲﴾** است. این جمله عطف به جمله‌ی قبل است. «فاء» ابتدای **فَالْعَاصِفَاتِ**؛ یعنی این **مُرْسَلَاتٍ** پس فلان. یعنی اتصال این دو آیه با «فاء» ابتدای **فَالْعَاصِفَاتِ** است. مراد از اسب سرعت سیر است. باد تند را **عَاصِفٌ** می‌گویند. سرعت سیر ملائکه در رساندن وحی را به عنوان استعاره، اسب خوانده است.»

پس این طور معنا می‌شود که سوگند به ملائکه‌ای می‌خورم که پشت سر هم روانه می‌شوند و البته سرعت هم دارند. پس دومین بحث ارسال رسولان وحی به شکل خیلی سریع، تند و فرز است. هر چه که می‌توانید در سرعت و فرزی تصور کنید، مثلاً می‌گوییم مثل باد.

وَالنَّاسِرَاتِ نَشْرًا ﴿۳﴾؛ «واو» ابتدای این آیه با «فاء» ابتدای آیه‌ی قبل خود حرف بسیار دارند که سر فرصت به آن می‌پردازیم. «این جمله سوگند دیگری است. **نَشْرٌ** صحیفه، کتاب، جامع و امثال آن به معنای گشودن آن است. مراد از **نَشْرٍ** گشودن صحف وحی است. پس سوگند به گشوده شدن وحی. یعنی بازشدن که به معنای تفصیل پیدا کردن و به عنوان موضوع زندگی درآمدن است. **نَشْرٌ** یعنی انتشار و انتشار به معنای گستراندن است. «معنای آیه این می‌شود که سوگند می‌خورم به ملائکه‌ای که صحیفه‌های آسمانی را باز می‌کنند. صحیفه‌هایی که وحی بر آنها نوشته شده تا پیغمبر آن را طلب کند.»

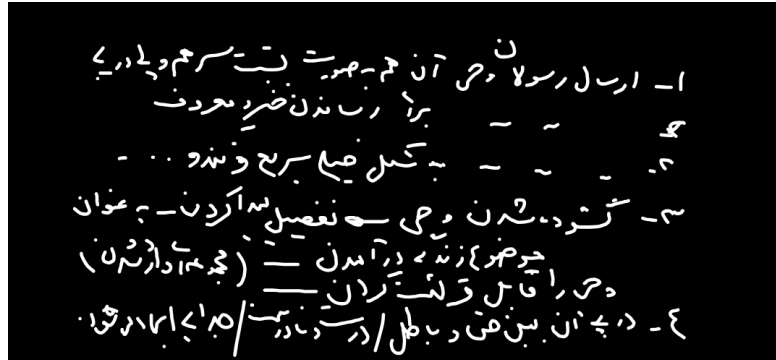
قابل خواندن و قرائت کردن وحی را در صحیفه و کتاب آوردن می‌گویند. سؤال پیش می‌آید که چرا در صحیفه می‌گوید، علت این است که وحی وقتی در صحیفه پهن می‌شود، ارتباط پیدا می‌کنند. وقتی در صحیفه می‌آید، یکی نیست، بلکه گزاره‌ها با هم اتصال دارند. گزاره‌ها پخش نیستند. **وَالنَّاسِرَاتِ نَشْرًا ﴿۳﴾** به این معنا است که اینها در منظومه‌ای وارد می‌شوند و مجموعه است.

آیه‌ی بعد می‌فرماید: **فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا ﴿۴﴾**. «مراد از **فَرَقٍ**‌هایی است که بین حق و باطل و حلال و حرام گذاشته می‌شود. طبیعتاً وقتی وحی گشوده می‌شود و موضوعات زندگی معلوم می‌شود.»

خاصیت آن به این صورت است که یعنی در پی آن بین حق و باطل، بین درست و نادرست، بین کارآمد و ناکارآمد، بین ناقص و کامل، بین هر آنچه ناخوب و خوب است، جدایی ایجاد می‌شود. یعنی دیگر شما می‌دانید این خوب است و آن خوب نیست. این وحی است که وقتی می‌آید بین حق و باطل جدایی ایجاد می‌کند. گزاره‌های حق هستند که وقتی می‌آیند **فَرَقٍ** ایجاد می‌کنند. بین صدق و کذب **فَرَقٍ** ایجاد می‌کنند.

فَالْمُحِقَاتِ ذِكْرًا ﴿۵﴾؛ مراد از **ذِكْرٍ** قرآن است که آن را بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانند و این امکان وجود دارد که وحی باشد.»

مُرْسَلَاتٍ عُرْفًا؛ یعنی پی در پی می‌آیند و القای **ذِکْر** اتفاق می‌افتد. القا یعنی در اثر **ذِکْر** در وجود آن کسی که **ذِکْر** در او جاری می‌شود القا صورت می‌گیرد. یعنی اثر انتقال پیدا می‌کند.



شما الان آب که می‌خورید آب توسط معده تجزیه می‌شود. انتهای کاری که می‌خواهد تبدیل به انرژی بشود و اثر کند به وسیله القا این کار را می‌کند. آخرین بخش تأثیر را القا می‌گذارد. یعنی اگر آب از القا بیفتد. آب که می‌خورید خاصیتش را از دست می‌دهد. القا یعنی خاصیت خاص خودش را می‌گذرد. مثلاً اگر مطلبی راجع به بهشت بگویید بهشت برداشت می‌کند. اگر راجع به جهنم بگویید جهنم برداشت می‌کند. القا همان تأثیری را دارد که در **ذِکْر** دارد. **ذِکْر** او خاصیت دارد. می‌گوید که صفات سه گانه‌ای که اخیراً **ذِکْر** شد. **نَشْر** و **فَرْق** و القاء این جور است. این روی اثر گذاری می‌آید.

«**نَشْر** و **فَرْق** و القاء مترتب بر یکدیگر هستند. یعنی اول **نَشْر** اتفاق می‌افتد، دوم **فَرْق** اتفاق می‌افتد، سوم القاء. یعنی اول صحف آسمانی باید نشر شوند تا **فَرْق** میان حق و باطل و حرام و حلال روشن شود. پس با **نَشْر** است که **فَرْق** تحقق خود را آغاز می‌کند و با القاء تحقق آن تمام می‌شود. پس **فَرْق** مرتبه‌ای از وجود **نَشْر** است که بر آن مترتب می‌شود و القاء مرتبه دیگری است که بر وجود آن مترتب می‌شود. وجود **نَشْر** را تمام می‌کند.»

به این ترتیب است. چرا من این طور نوشتم؟ چون اینها یک چرخه می‌شوند. این چرخه که می‌شود **مُرْسَلَاتٍ عُرْفًا** معنی پیدا می‌کند. یعنی پیوسته این اتفاق می‌افتد، چرخه می‌شود. چرخه آن را از کجا می‌آوریم؟ از **عُرْفًا** می‌گیریم.

«**عُذْرًا أَوْ نُذْرًا**»، مفعول له است. اگر با کلمه **أَوْ** عطف شده است برای افاده تنويع است. تنويع یعنی یا این اتفاق می‌افتد یا آن». در این **عُذْرًا أَوْ نُذْرًا** دو قول است که حضرت علامه قول دوم را می‌پذیرند؛ فرقی هم نمی‌کند. البته نظر علامه به قرآن نزدیک‌تر است. ولی به هر حال هر دوی آن قشنگ است. «بعضی گفته‌اند که این دو کلمه مصدر به معنی اعدار و انذار است. اعدار به معنی آوردن بهانه‌ای است که به وسیله آن معذور شود. معنی آیه این است که فرشتگان **ذِکْر** را تلاوت می‌کنند تا برای بندگان مؤمن که **ذِکْر** ایمان دارند **عُذْر** باشد و برای سایرین تهدید باشد.»

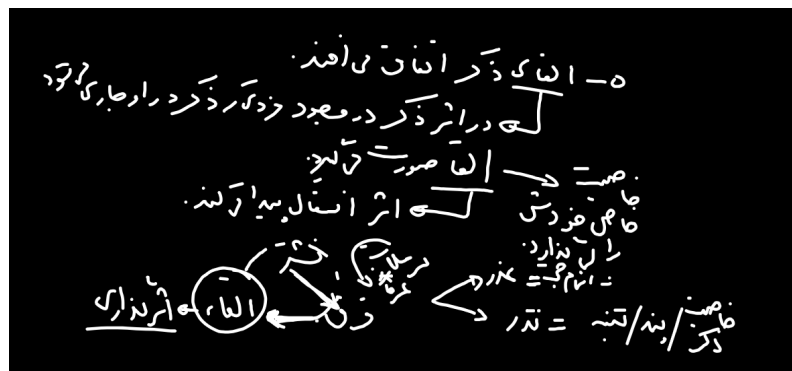
نُذْر را در این معنا تهدید می‌گیرد. **عُذْر** را به معنی تبرئه می‌گیرد. یعنی چرا شما این کار را کردید؟ چون خدا گفته است. پس معذور هستید. ولی علامه این طور گفته است. «بعضی دیگر گفته‌اند که فرشتگان **ذِکْر** را تلاوت می‌کنند تا **عُذْر** خدای متعال در برابر بندگان و اقامه ایشان تمام باشد». یعنی کسی نتواند برای پروردگارش عذرخواهی کند. یعنی به دلیل اینکه **عُذْر** را تمام کرده باشد و دیگر کسی نتواند معذرت خواهی کند این را آورده است. معذرت بی معذرت ما گفتیم. ما حق را مطرح کردیم.

«و معلوم شود که عقاب بندگان جزء وجه حکمت نبوده است». یعنی من اگر کسی را عذاب کردم قبلاً به او گفته‌ام. این با آیات قرآن هم سازگاری دارد، چون بعضی از آیات هست که در آن دنیا هیچ عذری پذیرفته نیست.

«برگشت این معنا هم همان اتمام حجت است. پس معنای آیه این می‌شود که فرشتگان **ذِکْر** را القاء می‌کنند تا حجت بر تکذیب‌گران تمام شود و تهدیدی برای غیر او باشد و این معنا، معنای خوبی است».

از دقیقه ۱۱۰ تا آخر

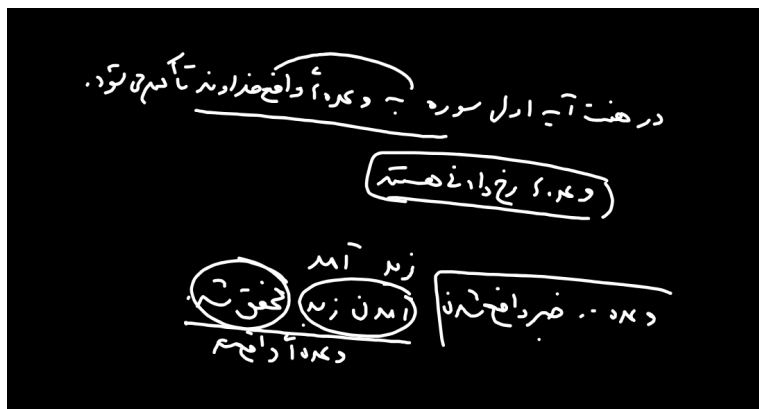
ولی به نظرم **نُذْر** را حضرت علامه تهدید گرفته‌اند. در صورتی که به نظر می‌رسد **عُذْر** که این طرف می‌شود، **نُذْر** حیات می‌شود. علامه **نُذْر** را تهدید گرفته است. حالا دیگر این را نگفته‌اند. به نظرم همین جا یک حاشیه‌ای می‌خواهد. یعنی همان طور که شما **عُذْر** را اتمام حجت می‌گیرید، **نُذْر** را باید پیشرفت بگیرید. پندپذیری باید بگیرید. تأثیرپذیری از **ذِکْر** باید بگیرید. دلیل آن هم سوره مبارکه یس است. **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ**، پس بنابراین نتیجه این دو حالت است: یا در انسان تنبه ایجاد می‌شود که **نُذْر** است. تنبه اثر **ذِکْر** را **نُذْر** می‌گویند. پند است. خاصیت **ذِکْر** را می‌گویند **عُذْر**. **نُذْر** اتمام حجت است.



«آیه **إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ** (۷۷)»، جواب آن چند سوگند است. می‌خواهد بگوید که خطاب **تُوعَدُونَ** به عموم بشر است. **إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ** وعده‌های قیامت و ثواب و عقاب است. اگر گفت **لَوَاقِعٌ** و نفرمود لکائن برای این بود که کلمه **لَوَاقِعٌ** رساتر است. وقتی می‌گویند نسبتش با حق بیشتر است. که بعد از آن می‌خواهد **مُكَذِّبٍ** را بگوید. **مُكَذِّبٍ** یعنی تکذیب کننده حق. یعنی تکذیب **وَأَقِع** را می‌گویند **مُكَذِّبٍ**. به همین دلیل **وَأَقِع** گفته است، چون در آن شائبه‌ای از استقرار نیز هست. معنی آیه این می‌شود که آن چیزی که خدا شما را به آن وعده داده است. یعنی مسئله بعث و عقاب و ثواب خواه ناخواه **وَأَقِع** خواهد شد.»

نمی‌گوید **لَيُوقِعُ**، فعل مضارع به کار نمی‌برد. **وَأَقِع** خواهد شد نیست. الان هم **وَأَقِع** است. یعنی هر چیزی که خدا وعده داده است **وَأَقِع** است. ممکن است یک نفر بگوید که به دلیل اینکه **تُوعَدُونَ** آمده است **وَأَقِع** را به معنی **يُوقِعُونَ** می‌گیریم. در صورتی که **وَأَقِع**، **وَأَقِع** می‌شود. حالت مضارع ندارد. هر چیزی که خدا وعده داده است **وَأَقِع** است. اتفاق افتاده است.

نتیجه عرایض ما این است که در هفت آیه اول سوره به وعده‌های **وَأَقِع** خداوند تأکید می‌شود. یعنی اصل قسم به جواب قسم است. یعنی می‌خواهد بگوید که وعده‌ها رخ دادنی هستند. حالا راجع به این جلسه بعد صحبت می‌کنیم؛ اگر فرصت شود. خیلی خلاصه وعده همین است که می‌گوییم گزاره. گزاره یعنی وعده. چون در گزاره یک محمول دارید یک موضوع دارید. حمل محمول بر موضوع را وعده می‌گویند. شما می‌گویید که زید آمد. آمدن زید محقق شد. یک چیزی را بر چیز دیگری حمل می‌کنید. آمدن زید محقق شد. یعنی یک وعده‌ای **وَأَقِع** شد. قرار بود زیدی بیاید، آمد. حالا اگر می‌آید باشد یوقع می‌شود.



سؤال: نامفهوم

پاسخ: این تحقق است. وعده خبر از این تحقق است. خبر **وَأَقِع** شدن را وعده می‌گویند.

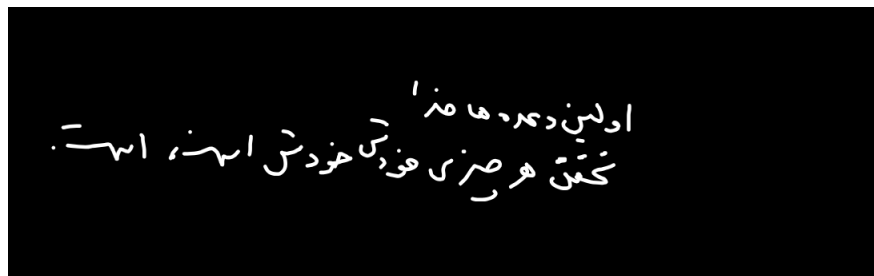
در صورتی که خداوند وقتی می گوید وعده، یعنی نسبت چیزی با چیزی که هست. نسبت چیزی با چیزی که هست. این وعده است. **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ**؛ این وعده است. به همین دلیل در وعده تأخر نیست. تأخر رتبی هست، ولی تأخر زمانی نیست. در صورتی که وعده‌ای که در ذهن ما هست ...، به همین دلیل **تُوَعَّدُونَ لَوَاقِعٍ**؛ نه **لِيُوقِعَ**.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: وقوع آن را دارد با زمان می گوید. اشکال ندارد. زمان در این می آید. زمان در حمل آن می آید. در وعده می تواند زمان باشد. وعده می تواند زمان دار باشد. یک نفر یک پولی را به شما قرض می دهد. می تواند زمان بدهد. می تواند زمان ندهد. می تواند کامل به شما ببخشد. می گوید: به عنوان قرض می دهم، ولی می بخشم. می گوید: اینکه نمی شود، اسمش قرض نیست. می گوید: اشکالی دارد قرض بدهم؟. نه. شما می توانید در وعده خود زمان بیاورید. اشکالی ندارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه تحقق آن زمان دار می شود. در آیات قرآن هم داریم. **وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ**. خود این می گوید که یک بعدی در آن وجود دارد. در وعده الزامی به تأخر نیست. در وعده الزامی به تأخر نیست. چرا؟ چون زمان برای ما مطرح است، برای خدا که مطرح نیست. زمان در این دنیا مطرح است. به همین دلیل اولین وعده‌های خدا وقوع هر چیزی خودش خودش است. (اولین وعده‌های خدا تحقق هر چیزی خودش خودش است) است.



به این حمل اولیه ذاتی می گویند. می گوید: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**. همین که می گوید، می شود. اولین وعده این است که انسان است و غیرانسان نباشد. اولین وعده این است: حیوان نباشد. هر چیزی خودش خودش است. وعده‌های خدا این طور است.

توسعه چشم انتظار

در استفاده از متن جلسات لطفا به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفا جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
 - لطفا از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین خودداری شود.
 - فایل متن جلسات "صرفا" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
 - پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
 - شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفا به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.
- جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.
- سپاس از همراهی تان